

چاهی که امام حسین (ع) برای رفع تشنگی حفر کرد

۳۰ مهر ۱۳۹۴ ساعت ۱۶:۳۴

زمانی که تشنگی بر حسین بن علی (ع) و یارانش شدت یافت، امام کلنگی برداشت از پشت خیمه بانوان نوزده گام به سمت قبله به جلو رفت و زمین را کند، چشمه آبی گوارا پدیدار شد، پس از اینکه امام و یارانش از آن نوشیدند چشمه خشک شد و اثری از آن باقی نماند.

هشتم محرم هنگامی که تشنگی بر حسین بن علی (ع) و یارانش شدت یافت، امام کلنگی برداشت از پشت خیمه بانوان نوزده گام به سمت قبله به جلو رفت و زمین را کند، چشمه آبی گوارا پدیدار شد. پس از اینکه امام و یارانش از آن نوشیدند و مشک‌ها را پر کردند، چشمه خشک شد و اثری از آن باقی نماند. خیابانی این رویداد را ذیل وقایع شب هشتم محرم آورده است ولی اصل خبر را از کتاب روضه الشهداء نقل می‌کند و در این کتاب این واقعه به روز هشتم مربوط است.

خوارزمی نوشته است گروهی که ابن سعد به فرماندهی ازرق برای مقابله با حبیب و بنی اسد فرستاده بود، همان شب پس از بازگشت، میان سپاه امام (ع) و فرات قرار گرفتند و آنها را از دسترسی به آب محروم کردند. در نهایت تشنگی بر حسین بن علی (ع) و یارانش شدت یافت و امام اقدام به حفر چاه کرد.

بنابراین براساس گفته خوارزمی باید بسته شدن آب به شب ششم مربوط بوده باشد. البته ممکن است حفر چاه، دقیقاً در همان شب رخ نداده باشد.

***رسیدن خبر چاه کردن امام به ابن زیاد و واکنش او**

خبر چاه کردن امام را جاسوسان ابن زیاد به آگاهی او رساندند. ابن زیاد به عمر سعد نوشت: به من خبر رسیده است حسین چاه می‌کند به آب دست می‌یابد و خود و یارانش آب می‌نوشند. همین که نامه ام به تو رسید هر قدر می‌توانی از حفر چاه توسط آنها جلوگیری کن و بر آنها سخت بگیر، مگذار قطره‌ای آب بنوشند. با آنها همانگونه رفتار کن که آنها با عثمان پرهیزکار رفتار کردند.

عمر سعد نیز شدت محاصره آب را بیشتر کرد. خیابانی رسیدن نامه ابن زیاد را نیز در شب هشتم آورده است، ولی رسیدن نامه در روز هشتم منطقی‌تر به نظر می‌رسد.

*گفت‌وگویی امام (ع) با عمر سعد

حسین بن علی (ع)، عمرو بن قرظه بن کعب انصاری را به سوی عمر سعد فرستاد و به او مأموریت داد پیغام درخواست ملاقات شبانه را به او برساند.

شب هنگام عمر سعد با ۲۰ تن از اردوگاه خارج شد. امام نیز با همین تعداد به سوی او رفت. هنگامی که به یکدیگر رسیدند، امام به یاران خود فرمود از او دور شوند و همراه او فقط عباس بن علی (ع) و علی اکبر (ع) ماندند. عمر نیز یاران خود را دور کرد و فقط پسرش حفص و غلامش لاحق با او ماندند.

حسین بن علی به او فرمود:

وای بر تو! آیا از خدایی که بازگشت تو به سوی اوست نمی‌هراسی؟ با من می‌جنگی در حالی که می‌دانی من کیستم؟ این گروه را رها کن و با من همراه شو که تو را به خدا نزدیک‌تر می‌کند.

عمر گفت می‌ترسم که خانه‌ام ویران شود. فرمود من برایت آن را می‌سازم. گفت می‌ترسم زمینم را از من بگیرند. فرمود بهتر از آن را از مال خود در حجاز به تو می‌دهم. گفت بر خانواده‌ام می‌ترسم. امام فرمود من سلامت آنها را تضمین می‌کنم. عمر سکوت کرد و پاسخ نداد.

حسین (ع) در حالیکه باز می‌گشت فرمود: خدا به زودی تو را در بستر ت هلاک سازد و در روز حشر و نشر نیامرزد بخدا قسم امیدوارم جز اندکی از گندم عراق نخوری.

عمر جواب داد یا ابا عبدالله به جای گندم، جوی آن نیز کافی است.

برخی از مورخان شرح گفت‌وگویی امام را به گونه دیگری نقل کرده‌اند. این عده معتقدند امام به ابن سعد فرمود بگذارید یکی از این سه کار را انجام دهم، یا به جایی که از آن آمده‌ام بازگردم یا دست در دست معاویه بگذارم یا به یکی از سرحدات و مرزها بروم و مانند دیگران زندگی کنم.

صدور این کلام از امام به قدری غیر ممکن است که برخی از مورخان چون طبری و ابن جوزی پس از ذکر این روایت بلافاصله به نقل از عقبه بن سمعان (غلام رباب همسر امام) آن را رد می‌کنند.

طبری از عقبه بن سمعان روایت می‌کند همراه حسین (ع) از مدینه تا مکه و از مکه تا عراق بودم تا هنگام مرگ از او جدا نشدم، از سخنان او چه در مدینه چه در مکه، چه در بین راه چه در عراق و چه در اردوگاه تا هنگام کشته شدنش، یک کلکمه نبود که نشنیده باشم. بخدا قسم آنچه مردم در مورد او پنداشته‌اند که گفته «بگذارید دستم را در دست یزید بگذارم» یا «به یکی از سرحدات مسلمین بروم» هرگز نبوده است، ولی او گفت «بگذارید در این زمین هموار حرکت کنم تا ببینم امر مردم به کجا می‌کشد».

طبری معتقد است امام و عمر سعد به صورت محرمانه و به دور از دیگران با یکدیگر گفت‌وگو کردند و هیچ کس از سخنان آنها آگاه نشد. آنچه در مورد گفت‌وگوی آنها شایع شده، گمان‌هایی است که مردم پنداشته‌اند و شایعاتی است که به امام نسبت داده‌اند.

*بازگشت شمر به کوفه

مورخان معتقدند اولین کسی که به عمر سعد پیوست، شمر بن ذی الجوشن بود. خیابانی معتقد است در شب هشتم که شمر از کوفه و گوی عمر سعد و امام آگاه شد به کوفه بازگشت تا ابن زیاد را آگاه سازد.

*پیوستن امیه بن سعد طائی به یاران امام

امیه بن سعد از یاران علی (ع) بود هنگامی که شنید حسین بن علی (ع) به کربلا رسیده است از کوفه خارج شد و شب هشتم به محضر امام رسید.

*نامه عمر سعد به ابن زیاد

عمر سعد پس از گفت‌وگوی شبانه با امام در روز هشتم نامه‌ای به ابن زیاد نگاشت، بدین مضمون:

اما بعد، خداوند آتش فتنه را خاموش ساخت و اختلاف را به وحدت تبدیل و امر امت را اصلاح کرد. حسین با من عهد کرده به جایی که از آن آمده است بازگردد یا به یکی از سرحدات برود و مانند یکی از مسلمین باشد یا به سوی امیرالمومنین یزید برود و دست در دست او گذارد و در کار خود بیندیشیند. در این کار رضای خدا و صلاح امت است.

صاحب کتاب مقاتل الطالبین نوشته است عمر سعد در ادامه افزود که اگر چنین چیزی را یکی از دیلمیان از تو بخواهد و تو نپذیری به او ظلم کرده‌ای!

پس از رسیدن نامه عمر سعد، ابن زیاد گفت این نامه مردی اندرزگو بر امیر خود و فردی دلسوز برای قوم خویش است، آری می‌پذیرم.

شمر برخاست و گفت آیا این سخن را از حسین می‌پذیری درحالیکه او در سرزمین تو و در کنار توست؟ این حکومت تو را از بین می‌برد. بخدا قسم اگر او از سرزمین تو برود و دستش را در دست تو نگذارد او عزیز و توانا و تو ضعیف و عاجز خواهی شد. این منزلت را به او نبخش که این سستی تو را می‌رساند. بهچیزی غیر ازاینکه او و یارانش به حکم تو تسلیم شوند، راضی مشو....

ابن زیاد که تمام همتش این بود که بر حکومت عراق تثبیت شود رأی شمر را پستدید و گفت پیشنهاد خوبی دادی با این نامه به سوی ابن سعد برو او باید بر حسین و یارانش، تسلیم شدن به فرمان مرا عرضه کند، اگر پذیرفتند آنها را سالم نزد من بفرست و اگر نپذیرفتند با آنها بجنگد. اگر عمر این را پذیرفت از او اطاعت کن و اگر از جنگ با آنها خودداری کرد گردن او را بزن، سر او را نزد من بفرست و خود امیر سپاه باش.

*نامه ابن زیاد به عمر سعد

نامه ابن زیاد به عمر به این شرح بود:

من تو را به سوی حسین نفرستادم که از جنگ با او خودداری کنی یا امروز و فردا کنی یا برای او آرزوی سلامت و ادامه حیات کنی یا از طرف او برای من عذر آوری یا شفیع او نزد من شوی. دقت کن! اگر حسین و یارانش به فرمان من تسلیم شدند آنها را سالم نزد من بفرست و اگر سرباز زدند بر آنان هجوم ببر تا همه آنها را به قتل برسانی و مثله کنی که مستحق این هستند. هنگامی که حسین کشته شد بر سینه و پشتش بتازان که او سرکش و ستمکار است.

منظورم این نیست که این کار پس از مرگ به او زینتی می‌رساند ولی قول داده‌ام وقتی او را کشتم با او چنین کنم. اگر امر ما را بشنوی پاداش شنونده فرمانبردار به تو می‌دهم و اگر سرباز زدی از سپاه ما و فرمان ما کناره گیری کن و فرماندهی سپاه را به شمر واگذار که از تو دور اندیش تر و مصمم تر است و ما فرمان خود را به او داده‌ایم.

*گرفتن امان نامه برای فرزندان ام البنین

هنگامی که ابن زیاد نامه را نوشت و مهر کرد، شمر و عبدالله بن محل بن حزام عامری برخاستند، عبدالله گفت هنگامی که علی بن ابی طالب نزد ما در کوفه بود از ما دختری خواستگاری کرد. ما، ام البنین دختر حزام ار به عقد او در آوردیم. او صاحب چهار

فرزند به نام‌های عبدالله، عثمان، جعفر عباس شد. اینها فرزندان خواهر ما هستند و اینک با برادرشان حسین بن علی همراهند، اگر اجازه دهی برای آنها امان نامه ای از سوی تو بنویسیم، کار فاضلانهای انجام داده‌ای.

ابن زیاد پذیرفت، عبدالله از سوی ابن زیاد برای این چهار تن امان نامه نوشت و آن را با عرفان، غلام خود برای آنها فرستاد.

هنگامی که نامه عبدالله به دست برادران امام رسید و آن را دیدند گفتند به دایی ما، سلام ما را برسان به او بگو ما به تو و به امان تو احتیاجی نداریم، امان خدا برای ما بهتر از امان ابن مرجانه است. غلام بازگشت و جریان را برای عبدالله شرح داد. عبدالله یقین کرد آنها کشته خواهند شد.

*منابع:

تاریخ طبری

اخبار الطوال

الفتوح

مقتل خوارزمی

مناقب ابن شهر آشوب

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/۳۱۹۱۰/حفر-تشنگی-رفع-حسین-امام-چاهي/>